

چرا كِرگَنِي مَو نَدَاشَت

Why hippos have no hair



✎ Basilio Gimo, David Ker

☑ Carol Liddiment

📄 Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e

Danesh Library)

|| 2

🗨️ / English (en) / Persian (prs)



Global Storybooks

globalstorybooks.net

چرا كِرگَنِي مَو نَدَاشَت / Why hippos

have no hair

✎ Basilio Gimo, David Ker

☑ Carol Liddiment

📄 Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-

e Danesh Library) (prs)

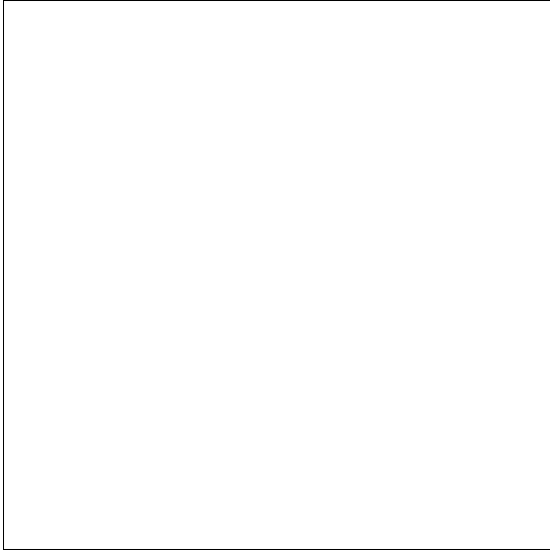


This work is licensed under a Creative Commons

[Attribution 3.0 International License.](https://creativecommons.org/licenses/by/3.0)

<https://creativecommons.org/licenses/by/3.0>





پیک روز، خرگوش کنار رودخانه راه می‌رفت

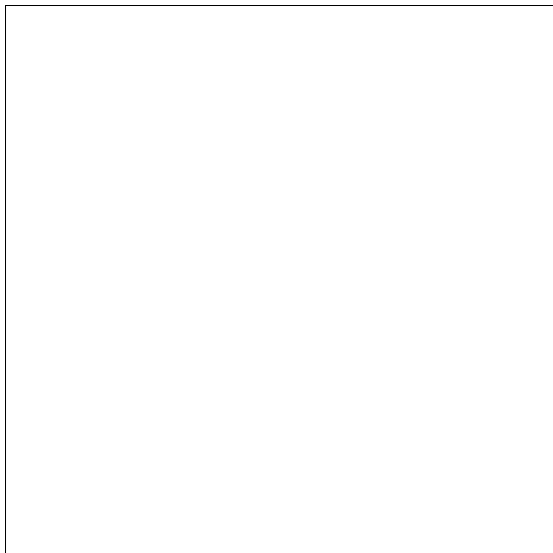
...

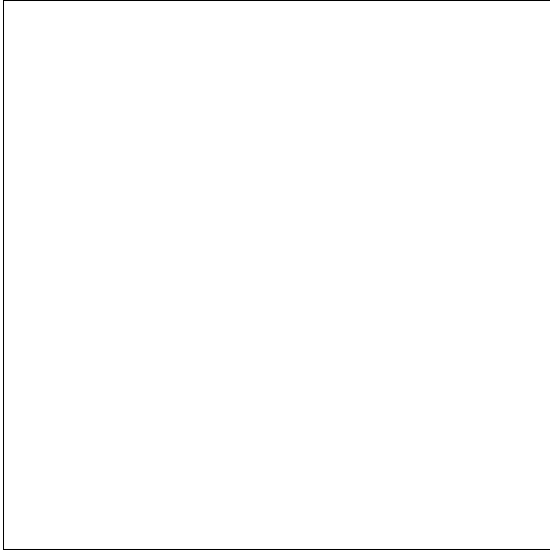
One day, Rabbit was walking by the riverside.

Hippo was there too, going for a stroll
and eating some nice green grass.

...

وَلَيْسَ بِرَأْبِجَاءٍ يُورِثُونَ
كَرْكُورٍ هَهُنَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ رِجَالُهُمْ عَلَى سَنَابِلٍ

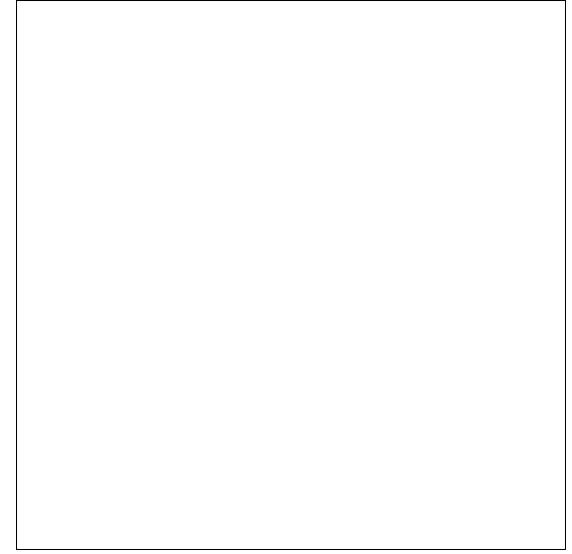




گرگدن، خرگوشی را که آنجا بود ندید و تصادفاً روی پای خرگوش پا گذاشت. خرگوش شروع به چیغ زدن کرد و گفت، “هی گرگدن! نمی بینی که روی پای من ایستاده‌ای؟”

...

Hippo didn't see that Rabbit was there and she accidentally stepped on Rabbit's foot. Rabbit started screaming at Hippo, “You Hippo! Can't you see that you're stepping on my foot?”



خرگوش خوشحال بود از اینکه موهای گرگدن سوخته بود و تا امروز گرگدن به خاطر ترس از آتش، هیچوقت دورتر از آن رودخانه نرفته است.

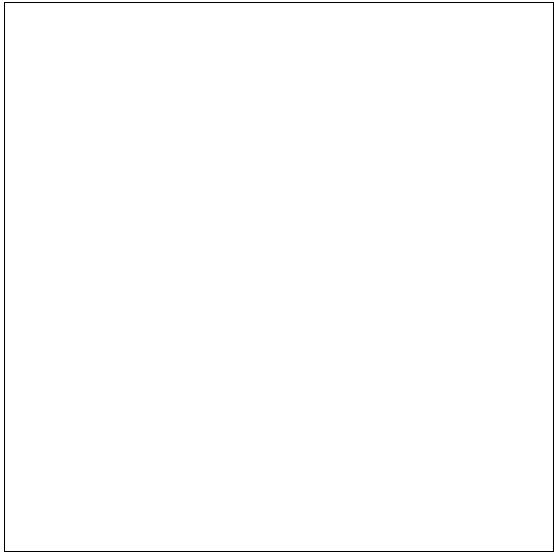
...

Rabbit was happy that Hippo's hair was burned. And to this day, for fear of fire, the hippo never goes far from the water.

Hippo started to cry and ran for the water. All her hair was burned off by the fire. Hippo kept crying, "My hair has burned in the fire! My hair is all gone! My beautiful hair!"

...

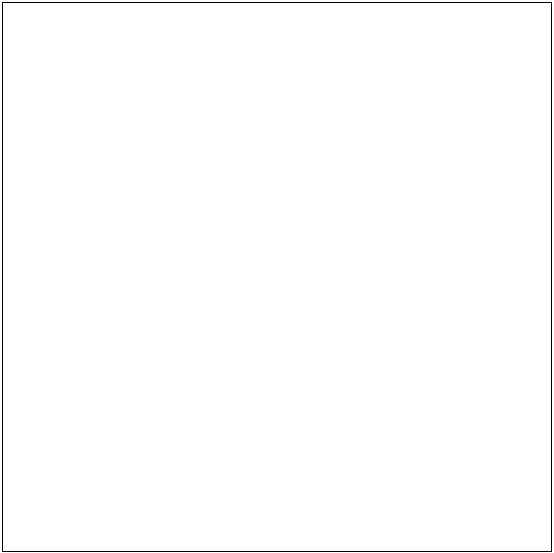
کریکدن شوروغ به کریه کره سمته آب نوتید. تلاحم موهوشش نا آتیش سوخته بود. کریکدن به کریه کره کره آتیش سوخته! همه ی آدامه داد و گفت، "موهی منی در آتیش سوخته! سوخته ی موهی منی کیده شده! موهی قشنگم!"

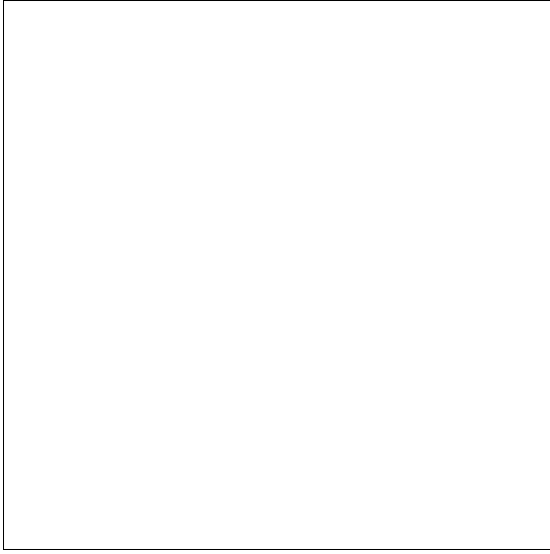


Hippo apologised to Rabbit, "I'm so sorry. I didn't see you. Please forgive me!" But Rabbit wouldn't listen and he shouted at Hippo, "You did that on purpose! Someday, you'll see! You're going to pay!"

...

کریکدن از کریکوش عذرخواهی کرد، "من ختلی متاسف هستم. من تو را ندیدم. خواهش می کنم من را ببخش! خواهش کن که منم که تو را ندیدی! این کار را کردی! یک روز، بشهت من خواهی شدا تو باید تاوت این کارت را پس بدهی!"

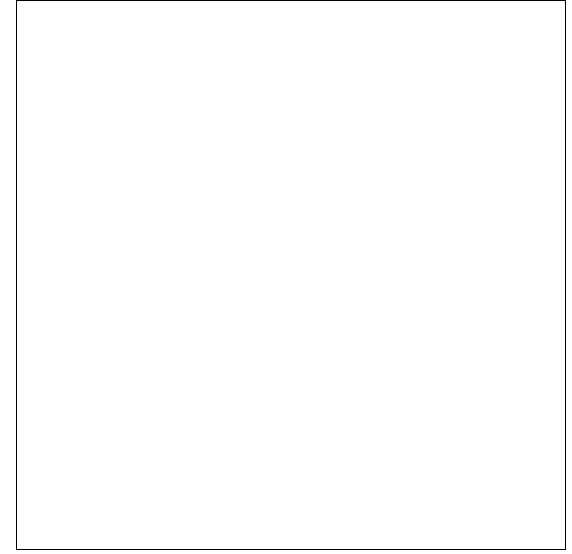




خَرگوش رَفَت تا آتَش پيدا كُرد و به او-گفت، “بُرو،
وَقْتی كِه گرگَدَن از آب بیرون آمد تا عَلف بِخورد، او را
بِسوزان. او روی پای مَن پا گذاشت!” آتَش پاسُخ داد،
“هیچ مُشكلی نیست، خَرگوش جان، دوستِ مَن، مَن
”آنچه را كِه تو خواستی انجام می دهم.”

...

Rabbit went to find Fire and said, “Go,
burn Hippo when she comes out of the
water to eat grass. She stepped on me!”
Fire answered, “No problem, Rabbit, my
friend. I’ll do just what you ask.”



بَعْداً، گرگَدَن وقْتی دور از رودخانه عَلف می خورد
ناگهان، آتَش او را فَرَا كِرَفَت. آتَش زبانه كَشید.
شُعْلِه هَدای آتَش شُرُوع بِه سوزاندَن موهَدای گرگَدَن
كَردَنَد.

...

Later, Hippo was eating grass far from
the river when, “Whoosh!” Fire burst
into flame. The flames began to burn
Hippo’s hair.